**بسم‌الله الرحمن الرحیم**

**فهرست مطالب :**

[سب النبی (ص) 3](#_Toc427402921)

[مرور بحث سابق 3](#_Toc427402922)

[مستندات بحث 3](#_Toc427402923)

[روایت اول 3](#_Toc427402924)

[روایت دوم 3](#_Toc427402925)

[مستند حکم فوق 4](#_Toc427402926)

[دلیل قول به اذن 4](#_Toc427402927)

[دلیل دوم قول فوق 4](#_Toc427402928)

[روایت اول 4](#_Toc427402929)

[اتخاذ مبنا 5](#_Toc427402930)

[روایت دوم 5](#_Toc427402931)

[اتخاذ مبنا 6](#_Toc427402932)

[مراد از سب 6](#_Toc427402933)

[انکار امامت 6](#_Toc427402934)

[مصادیق سب 7](#_Toc427402935)

[اسلام آوردن ساب 7](#_Toc427402936)

[آثار سب 7](#_Toc427402937)

[فوریت این حکم 7](#_Toc427402938)

[سقوط قتل با توبه 8](#_Toc427402939)

# سب النبی (ص)

# مرور بحث سابق

در بحث پیش به این نکته پرداخته شد که آیا اجرای حکم قتل ساب نیازمند اذن حاکم است یا خیر؟

گفته شد این‌یک قاعده کلی است که در حدود نیاز به اذن حاکم است، دلیل آن نیز روایاتی است که در این زمینه واردشده است.

# مستندات بحث

# روایت اول

این روایت در کتاب حدود، جلد هیجده، کتاب قضا، ابواب مقدمات حدود، باب بیست و هشتم، صفحه سیصد و سی‌وهشت ذکرشده است.

**«عَنْهُ عَنْ عَلِی بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ سُلَیمَانَ بْنِ دَاوُدَ الْمِنْقَرِی عَنْ حَفْصِ بْنِ غِیاثٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع قُلْتُ مَنْ یقِیمُ الْحُدُودَ السُّلْطَانُ أَوِ الْقَاضِی فَقَالَ إِقَامَةُ الْحُدُودِ إِلَی مَنْ إِلَیهِ الْحُکمُ.»[[1]](#footnote-1)**

«اقامه حدود تنها دست کسی است که حکم در دستان اوست». این قاعده‌ای است که از این روایت به دست می‌آید.

# روایت دوم

روایت دیگری را مرحوم مفید در مقنعه نقل کرده است؛

**«فَأَمَّا إِقَامَةُ الْحُدُودِ فَهُوَ إِلَی سُلْطَانِ الْإِسْلَامِ- الْمَنْصُوبِ مِنْ قِبَلِ اللَّهِ- وَ هُمْ أَئِمَّةُ الْهُدَی مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ ع- وَ مَنْ نَصَبُوهُ لِذَلِک مِنَ الْأُمَرَاءِ وَ الْحُکامِ- وَ قَدْ فَوَّضُوا النَّظَرَ فِیهِ إِلَی فُقَهَاءِ شِیعَتِهِمْ مَعَ الْإِمْکانِ.» [[2]](#footnote-2)**

علاوه بر دو روایت بیان‌شده سیره عقلا نیز بر همین امر دلالت دارد. این‌یک قاعده است و موارد استثناء شده از آن بسیار محدود است. یکی از موارد استثناء شده ساب النبی (ص) است، دلیل استثنای آن نیز از روایاتی که بیان شد استفاده می‌شود.

# مستند حکم فوق

یکی از آن مستندات روایت هشام در باب هفتم از ابواب حد مرتد است، روایت معتبره ای که در آن فرموده شده است؛

**«عَلِی بْنُ إِبْرَاهِیمَ عَنْ أَبِیهِ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّهُ سَأَلَ عَمَّنْ شَتَمَ رَسُولَ اللَّهِ ص فَقَالَ یقْتُلُهُ الْأَدْنَی فَالْأَدْنَی قَبْلَ أَنْ یرْفَعَهُ إِلَی الْإِمَامِ.» [[3]](#footnote-3)**

هر که نزدیک‌تر است، اهتمام به این قتل می‌کند، قبل از اینکه امر به امام ارجاع داده شود. لذا این روایت نسبت به‌قاعده فوق از قبیل خاص و مقید می‌شود. عمده فقها به همین فتوا داده‌اند، الا مرحوم مفید رضوان‌الله علیه و مرحوم علامه دریکی از این اقوال ایشان که در کتاب‌هایش باهم متفاوت است. این دو بزرگوار احتمال دادند یا حتی می‌توانیم بگوییم ترجیح دادند که نیاز به اذن امام دارد.

## دلیل قول به اذن

دلیلی که برای این قول نادر ذکر کرده‌اند این است که؛ بحث ساب در ذیل حد است و حد نیز نیاز به اذن دارد. این امری بود که پاسخ از آن روشن شد چراکه این مقام طبق دلیل خاصی که وجود دارد مخصصی برای آن قاعده کلیه است.

## دلیل دوم قول فوق

## روایت اول

علاوه بر آن به روایت دیگری تمسک کرده‌اند که در جلد نوزده وسائل، ابواب دیات نفس، باب بیست و دوم، حدیث دوم ذکرشده است. روایت مرفوعه است.

**«عَلِی بْنُ إِبْرَاهِیمَ عَنْ أَبِیهِ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِی الصَّبَّاحِ الْکنَانِی قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع إِنَّ لَنَا جَاراً مِنْ هَمْدَانَ یقَالُ لَهُ الْجَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ وَ هُوَ یجْلِسُ إِلَینَا فَنَذْکرُ عَلِیاً امیرالمؤمنین ع وَ فَضْلَهُ فَیقَعُ فِیهِ أَ فَتَأْذَنُ لِی فِیهِ فَقَالَ لِی یا أَبَا الصَّبَّاحِ أَ فَکنْتَ فَاعِلًا فَقُلْتُ إِی وَ اللَّهِ لَئِنْ أَذِنْتَ لِی فِیهِ لَأَرْصُدَنَّهُ فَإِذَا صَارَ فی‌ها اقْتَحَمْتُ عَلَیهِ بِسَیفِی فَخَبَطْتُهُ حَتَّی أَقْتُلَهُ قَالَ فَقَالَ یا أَبَا الصَّبَّاحِ هَذَا الْفَتْک وَ قَدْ نَهَی رَسُولُ اللَّهِ ص عَنِ الْفَتْک یا أَبَا الصَّبَّاحِ إِنَّ الْإِسْلَامَ قَیدَ الْفَتْک وَ لَکنْ دَعْهُ فَسَتُکفَی.»[[4]](#footnote-4)**

ابی الصباح می‌گوید به امام صادق (ع) عرض کردم، ما همسایه‌ای داریم، نام امیرالمؤمنین (ع) که می‌بریم او بدگویی می‌کند، حضرت می‌فرماید، تو اهل این هستی که او را بکشی؟ اگر اجازه بدهید کمین می‌کنم و در موقعیتی او را بکشم.

برخی بدین روایت استشهاد کرده‌اند که بدون اذن امام نباید کشت.

## اتخاذ مبنا

در جواب استشهاد صورت گرفته می‌توان گفت که؛ روایت فوق سندی ضعیف دارد، ظاهر آن نیز در موردی است که خود شخص درخطر قرار می‌گرفته است.

## روایت دوم

روایت دومی که برای احتیاج اذن، به آن تمسک شده است، روایت دوم باب بیست‌ودو از ابواب دیات نفس است؛ این حدیث از ناحیه عمار سجستانی ضعیف است، و وثاقت آن ثابت نشده است.

**«مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِیزِ الْکشِّی فِی کتَابِ الرِّجَالِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ خُرَّزَاذَ عَنْ مُوسَی بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ أَبِی الْبِلَادِ عَنْ عَمَّارٍ السِّجِسْتَانِی عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ النَّجَاشِی قَالَ لَهُ وَ عَمَّارٌ حَاضِرٌ- إِنِّی قَتَلْتُ ثَلَاثَةَ عَشَرَ رَجُلًا مِنَ الْخَوَارِجِ- کلُّهُمْ سَمِعْتُهُ یبْرَأُ مِنْ عَلِی بْنِ أَبِی طَالِبٍ ع- فَسَأَلْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ الْحَسَنِ فَلَمْ یکنْ عِنْدَهُ جَوَابٌ- وَ عَظُمَ عَلَیهِ وَ قَالَ أَنْتَ مَأْخُوذٌ فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَةِ- فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع وَ کیفَ قَتَلْتَهُمْ یا أَبَا بُحَیرٍ- فَقَالَ مِنْهُمْ مَنْ کنْتُ أَصْعَدُ سَطْحَهُ بِسُلَّمٍ حَتَّی أَقْتُلَهُ- وَ مِنْهُمْ مَنْ دَعَوْتُهُ بِاللَّیلِ عَلَی بَابِهِ فَإِذَا خَرَجَ قَتَلْتُهُ- وَ مِنْهُمْ مَنْ کنْتُ أَصْحَبُهُ فِی الطَّرِیقِ فَإِذَا خلأ لِی قَتَلْتُهُ- وَ قَدِ اسْتَتَرَ ذَلِک عَلَی فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع- لَوْ کنْتَ قَتَلْتَهُمْ بِأَمْرِ الْإِمَامِ- لَمْ یکنْ عَلَیک شَی‌ءٌ فِی قَتْلِهِمْ- وَ لَکنَّک سَبَقْتَ الْإِمَامَ فَعَلَیک ثَلَاثَ عَشْرَةَ شَاةً- تَذْبَحُهَا بِمِنًی وَ تَتَصَدَّقُ بِلَحْمِهَا لِسَبْقِک الْإِمَامَ- وَ لَیسَ عَلَیک غَیرُ ذَلِک.» [[5]](#footnote-5)**

راوی خطاب به امام می‌گوید من سیزده سال است که تبری جویان نسبت به امیرالمؤمنین را کشته‌ام.حضرت جواب می‌دهند که اگر با امر امام بود، چیزی بر تو نبود. ولی تو از امام پیشی گرفتی، سیزده گوسفند را در منی باید کفاره بدهی.

## اتخاذ مبنا

ظاهر روایت این است که لزوم اذن از جهت حکم تکلیفی بوده است نه وضعی، یعنی این‌گونه نیست که امام او را به خاطر عدم اذن قصاص کنند. علاوه بر اینکه سند روایت نیز ضعیف است و این نوع از حکم‌ها حمل بر استحباب می‌شود. هرچند اگر سندش هم تام بود با روایات کثیره دیگر تعارض می‌کرد و مرجحات در آن‌طرف بودند.

### مراد از سب

بحثی در اینجا وجود دارد که مراد از سب چیست؟

گفته شد برای بدگویی مراتبی وجود دارد، در تعریف سب، معمولاً لغات چیز خاصی را ارائه نمی‌دهند، برخی عقیده دارند سب همان شتم فجیع است. بنابراین سب را می‌توانیم با ارتکازات معنا کنیم. و باید مفهوم عرفی آن را که همان توهین و استخفاف است اخذ نمود.

### انکار امامت

نکته دیگری که باید موردتوجه قرار گیرد این است که انکار امامت می‌کند، سب نامیده نمی‌شود. مگر اینکه محفوف به اموری شود که متصف به بدگویی گردد. مواردی که جزء سب محسوب نمی‌شود، این موارد است؛ انکار فضایل ایشان، نقد و اعتراض غلط. علاوه بر اینکه قاعده درء نیز خروج آن‌ها را از مفهوم سب تقویت می‌کند.

### مصادیق سب

اما این موارد را می‌توان از مصادیق آن به‌حساب آورد؛ معاذ الله نسبت امور فحشاء، القاب و اسامی و عناوین زشت، نسبت رفتارهای مذموم و هر امری که توهین محسوب می‌شود. سب گاهی به گفتار و گاهی به نوشتار است. اشاره نیز ظاهراً همین حکم را داشته باشد چه فرد نتواند صحبت کند یا خیر. قصد نیز یکی از امور لازم دیگر در این زمینه است.

#### اسلام آوردن ساب

حکم قتل هم مسلمان و هم کافر را دربر می‌گیرد. نکته‌ای که در اینجا مطرح است این است که اگر کافر در حال کفر سب کرد و قبل از اینکه او را بکشند مسلمان شد. آیا بازهم آن قصد نافذ است یا نافذ نیست؟ ظاهراً این قصد رفع می‌شود. دلیلش هم قاعده امتنانی **«الإسلام یجبّ ما قبله»[[6]](#footnote-6)** است.

که گناهانش پاک می‌شود و قضا و اعاده نسبت به اعمال در قبال او لازم نیست. و ازجمله راجع به حدود هم همین‌طور است. در این قاعده بحث‌های پیچیده‌ای وجود دارد اما مستند به روایتی است که مستفیضه است و قابل نفی نیست.

#### آثار سب

در قبال کافری که اثری چاپ نموده و در آن مرتکب این سب شده و هم‌اکنون اسلام آورده است، او اگر توانایی جلوگیری انتشار آن اثر را داشته باشد و جلوی آن را نگیرد، بعید نیست که مستحق قتل باشد و الا فلا.

#### فوریت این حکم

سؤال دیگری هم ممکن است مطرح بشود که آیا این حکم فوری است یا فوری نیست؟ این تکلیفی است که علی‌القاعده به‌مجرداینکه صادر شد، تکلیف منجز می‌شود و باید اجرا شود. ولی این‌طور نیست که اگر فوری اقدام نکرد ساقط بشود. پس این حکم حالت فوراً ففوراً دارد. البته امر دلالت بر فور نمی‌کند. می‌گوید باید این تکلیف اجرا بشود. عدم اقدام به این تکلیف معصیت دارد، اما اینکه فوری باشد، از خود امر بیرون نمی‌آید. اما در اینجا تعبیر «**یقْتُلُهُ الْأَدْنَی فَالْأَدْنَی»** یک مقدار ظهور در این فوریت دارد. و از آن وجوبی کفایی استشمام می‌شود. علاوه بر اینکه روایات دیگری نیز مبنی بر عدم تأخیر در حدود مطرح شد؛

**«مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ یحْیی عَنْ بُنَانِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ عَنِ ابْنِ الْمُغِیرَةِ عَنِ السَّکونِی عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ عَلِی ع فِی حَدِیثٍ قَالَ: لَیسَ فِی الْحُدُودِ نَظَرُ سَاعَةٍ.» [[7]](#footnote-7)**

#### سقوط قتل با توبه

سؤال دیگر این است که آیا با توبه قتل ساقط می‌شود یا نمی‌شود؟

خیر چراکه در توبه دلیل مطلقی نداریم که توبه، آثار را هم برمی‌دارد. مانند کسی که نماز نخوانده، حالا اگر توبه کند، بگوییم پس دیگر نماز قضا ندارد.

1. **تهذیب الأحکام؛ ج 6، ص: 314** [↑](#footnote-ref-1)
2. **وسائل الشیعة؛ ج 28، ص: 50** [↑](#footnote-ref-2)
3. **الکافی (ط - الإسلامیة)؛ ج 7، ص: 259** [↑](#footnote-ref-3)
4. **الکافی (ط - الإسلامیة)؛ ج 7، ص: 375** [↑](#footnote-ref-4)
5. **وسائل الشیعة؛ ج 29، ص: 230** [↑](#footnote-ref-5)
6. **مسالک الأفهام إلی تنقیح شرائع الإسلام؛ ج 3، ص: 73** [↑](#footnote-ref-6)
7. **وسائل الشیعة؛ ج 28، ص: 47** [↑](#footnote-ref-7)